



لعیا بهشتی، فعال حوزه سلامت در مشهد، تا امروز
به درمان ۵۰۰ کودک کمک کرده است

تو چراغ خود بیفروز

۱۳۱

شهربانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۹۱ | روزنامه شهرآرا

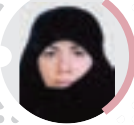
۲شنبه ۰۲ ۰۸ ۱۴۰۱

اینجا آسمان آبی تر است

یک روز در پارک ریحانه که این روزها
هوای پاییزی اش به دل می نشیند

بزمی برای بزه های بدرد نخور

ایده کار آفرین جوان برای حفظ
محیط زیست که از الیاف پلاستیکی
بی فایده، زیبایی خلق می کند



دکتر نجمه خدادادی
پژوهشگر حوزه زنان و استاد دانشگاه

(آفاق)

این روزها که همه بر سر حقوق زنان حرف می زنند

در جریان حوادث اخیر که به دنبال فوت خانم مهسا امینی اتفاق افتاد، آنچه بیش از همه جلب توجه نمود، محوریت زن در این حوادث است. از درگذشت مهسا امینی که جرقه اولیه این حوادث بود، گرفته تا اعتراض به حجاب و حضور زنان جوان، در اعتراضات خیابانی و در آن سوی مرزها، جریان به هم پیوسته‌ای از زنان مخالف نظام که ظاهر با طراحی شعار زن زندگی آزادی، مطالبه آزادی دارند، همه و همه حاکی از شکل جدیدی از رویارویی فرهنگی و جنسیتی پیش روی جمهوری اسلامی است.

در مواجهه با این رویداد، صادقانه بپذیریم اگرچه اندیشه ناب امام خمینی (ره)، نگاه جامعه و خود زنان نسبت به ارزش‌ها و قابلیت‌های زن را، از عصری در خدمت مطامع مردانه به عصری انسان ساز و با اصالت تغییر داد اما کم کاری‌های فراوانی در اعتلای جایگاه حقیقی زن وجود دارد که در طول چهار دهه از انقلاب می‌بایست جبران می‌شد.

عامل این کم کاری هم خود زنان و هم غلبه نگاه مردسالارانه سنتی است. با وجود همه این کاستی‌ها و موانع، نظام دستاوردهای چشمگیری هم داشته که متأسفانه هیچ تلاش برنامه ریزی شده‌ای برای شناساندن آن نشده و چه بسا برنامه مدونی برای اعتلای جایگاه زن و معرفی تمام عیار و عینی او وجود ندارد. چه بسا پند زنان موفق که در بستر امنیت و شایستگی که در جمهوری اسلامی پیدا کرده‌اند، به عالی‌ترین مدارج علمی-دانشگاهی دست یافته‌اند و مادران موفق نیز هستند. کم نیستند زنان جوانی در کسوت دانشمند، استاد، پزشکان فوق تخصص، مهندسان عالی رتبه، کارآفرینان بی‌همتا، مخترع، محقق، خلبان، هنرمند، ورزشکار، مدیرکل، نماینده مجلس، معلم و بسیار جایگاه‌های علمی و اجتماعی دیگر که اغلب ایشان چهارچوب‌های اسلامی را نه تنها محدودیت بلکه عامل تسهیل و تسریع، برای دست یافتن به اهداف متعالی‌شان می‌دانند. اما متأسفانه این دستاوردهای ناب را آنگونه که باید، به جامعه به ویژه دخترانمان نشاناسانده ایم تا از میان انبوه این زنان موفق، الگویی دست یافتنی، برگزیده و امروز خلأ هویتی و ترس از آینده‌ای مبهم، آنان را به خیابان‌ها نکشاند و عده‌ای با استفاده از همین کم کاری‌ها، مطالبات برحق این دختران را با پوشش شعار به سرخه بگیرند و آرمان زنان متمدن و عقیف و نجیب ایران زمین را، مصادره به مطلوب خود نکنند.

در همین راستا، لازم است زنان معترض جوانی که گم شده خود را در اعتراضات خیابانی جست‌وجو می‌کنند و گوهر آزادی را در دل بستن به شعار زن زندگی آزادی می‌جویند، قبل از هر تلاشی در کف خیابان، ابتدا مطالبه خود را مشخص کنند.

در مقابل این موج سواری و مصادره به مطلوب برخی جریانات زنانه خارج از کشور، آیا جریان زنان و دختران معترض در داخل کشور هم، همین را مطالبه می‌کند؟! آحاد زنان معترض که قطعاً بخشی از مطالباتشان برحق است، باید هم به وجدان خود و هم به جامعه زنان ایران به این سوال اساسی پاسخ دهند و قطعاً این پاسخ، مشخص خواهد کرد که جریانات زنانه فعال حال حاضر در صحنه اعتراضات در داخل یا خارج کشور، تا چه اندازه می‌توانند مدعی نمایندگی زنان ایران باشند. به نظر می‌رسد جریان معترض به حقوق زن در ایران، لازم است رسماً و علناً صف خود را از جریان آشوبگر و مخرب جدا کند و اگر این اتفاق نیفتد، برای همیشه، جریان مطالبه و استیفای حقوق زن در ایران، معادل مطالبه برهنگی قلمداد خواهد شد و این یعنی مرگ پیش از موعد هر نوع مطالبه برحق زنان.

در پایان اینکه این حوادث با همه تلخی‌ها و تهدیدهایش فرصتی ایجاد می‌کند تا هم حاکمیت، متعهدانه برای اعتلای حقیقی زن تلاش برنامه ریزی شده داشته باشد و هم جامعه زنان نخیه و با اصالت، با حضور فعال و مؤثر در جهت‌دهی صحیح این برنامه‌ریزی‌ها، منطبق با مطالبات برحق زنان، آینده‌ای روشن و آشکار پیش روی دختران این مرز و بوم ترسیم کند.



عکس تزئینی است



شهربانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۱
۲۷ بهمن‌الاول ۱۴۴۴ شماره ۲۷۹۱

(۲)



زهره عباس‌پور
دانشجوی دکتری مطالعات زنان و پژوهشگر

(پرتو)

شنیدن + شنیدن + گفت‌وگو

امروز صبح در حین رفتن به یکی از دبیرستان‌های دخترانه و گفت‌وگو

درباره حوادث اخیر، با خود فکر می‌کردم مهم‌ترین عامل، فهم دقیق مسائل اخیر زیست واقعی با نوجوانان و جوانان است و چقدر خوب است متولیان امر این مهم را از خود دریغ نکنند و گزینه مجبور می‌شوند در انتزاعات ذهنی و نظری به دور از واقعیت دست و پا بزنند و مشغول راهکارهایی مبتنی بر پیش فرض‌های غیرواقعی شوند.

وارد مدرسه که می‌شوم، رقص بنر رتبه‌های دورقمی کنکوری‌های این مدرسه حکایت از این داشت که ادعای علمی بودن آن مدرسه نمونه دولتی بیراه نیست. از صحبت‌های مدیر می‌فهمم ترس این را دارد که آتش اعتراض دختران که فتیله آن کمی پایین آمده با صحبت‌های من دوباره شعله‌ور شود. حق دارد مدیر مدرسه. درست فهمیده که این دختران آتش زیر خاکسترند که کمی نابخردی در مواجهه با آن‌ها، صداها را خاموش را دوباره روشن می‌کند.

در حین رفتن به کلاس، مربی پرورشی چندین بار به سمت دخترانی که مقتعه از سر درآورده‌اند می‌رود و می‌گوید: «مقتعه‌ات را سر کن!» بماند که در قبال سؤال دختران که می‌گفتند «خانم مگه اینجا مرد هست که مقتعه بپوشم؟!» جوابی به آن‌ها نداد.

وارد کلاس که می‌شوم، در بدو ورود به کلاس، دبیر کلاس دوباره همین تذکر را به دختران می‌دهد و کلاس را ترک می‌کند. من می‌مانم با بیست دختر نوجوان. این قدر با این دختران برخورد داشته‌ام که می‌توانم به راحتی حدس بزنم معترضان و سرگروه‌هایشان در کلاس چه کسانی هستند.

همیشه سر کلاس دختران نوجوان، از پاکی، صداقت و حتی نگاه‌های شرارت‌بار و سرزنش‌آمیزشان لذت می‌برم. می‌دانم همین اعتراضشان که برخی به چشم تهدید به آن نگاه می‌کنند، اگر درست

فهمیده شود، رشد سرمایه اجتماعی انقلاب اسلامی است. موضوع گفت‌وگو را خودشان انتخاب کردند: درباره نگاه اسلام به زن صحبت کنیم. برای من که نام پژوهشگر مطالعات زنان را بر دوش دارم، چه فرصتی و چه موضوعی بهتر از این می‌تواند باشد؟ صحبت که به میانه می‌رسد، کلاس یک‌دست سکوت است و گوش. شاید وقتش رسیده است در این ازدحام باور کنیم که کار با این نسل سخت نیست ولی راه دارد و روش.

من هرچه بیشتر با این نسل صحبت می‌کنم بیشتر نقش کم کاری نهاد خانواده، آموزش و پرورش و دستگاه‌های فرهنگی را می‌بینم و البته ماهیگیری رسانه‌ها و بدخواهان این کشور را.

صدای پر از خشم، نفرت و گاهی ترس این دختران بعد از مدتی به درد دل تبدیل می‌شود و من همه تلاش‌ها را می‌کنم که به آن‌ها بگویم راه اصلاح از خیابان نیست بلکه از مطالبه قانونی است. به آن‌ها می‌گویم: بنویسید چه مطالبه‌ای دارید. طبق معمول، می‌نویسند آزادی پوشش! می‌گویم: این مفهوم را در یک جمله قانونی مشخص کنید. تازه اینجا است که دعوای بین معترضان آغاز می‌شود و بدون هیچ جمع‌بندی‌ای می‌گویند باید بیشتر درباره‌اش فکر کنیم. برای من همین جمله کافی است. خیلی هم کافی است. ما به گفت‌وگوهایی نیازمندیم که به فکر کردن ختم شوند. از لشکرکشی خیابانی هیچ پاسخ و گفت‌وگویی در نمی‌آید.

وقت کلاس به اتمام می‌رسد. دختران می‌پرسند: این کلاس ادامه داره؟! باز شما را می‌بینیم؟ شماره تماسم را به آن‌ها می‌دهم و می‌گویم: هر وقت مطالبه‌تان را جمع‌بندی کردید با من تماس بگیرید تا به ملاقات نمایندگان مجلس برویم. دختران قلم به دست شماره‌ام را یادداشت می‌کنند. چقدر این دختران، سرمایه‌های کشور، امیدبخش‌اند.



ایده کار آفرین جوان برای حفظ محیط زیست که از الیاف پلاستیکی بی فایده، زیبایی خلق می کند

بزمی برای بنرهای به درد نخور

چالش های جامعه برویم و برایشان راهکاری پیدا کنیم. سال ها پیش از این به بنرهایی که روی در و دیوار مساجد آویزان بود فکر می کردم و همیشه دلم می خواست بدانم بعد از چاپ بنرها، سرنوشتشان به کجا ختم می شود تا اینکه سال ۱۳۹۶ با کمک و هم فکری دوستان که آن زمان دانشجو بودیم تصمیم گرفتیم این چالش را بررسی کنیم و ایده طراحی جعبه های کوچک و کیسه های مختلف و ... به ذهنمان رسید.

یادم می آید برای اولین تجربه به سراغ دفتر چاپی رفتیم و از آن ها خواستیم تکه ای از دور ریز یکی از بنرهایشان را به ما بدهند و ما در سلف سرویس دانشگاهمان با قیچی و چسب دوطرفه و کاتر شروع کردیم به برش و همان جا یک جعبه کوچک، کیسه دسته دار و چند محصول دیگر درست کردیم. برای امتحان و اینکه بدانیم چقدر مقاوم است هم آن ها را شستیم و دیدیم هیچ اتفاقی برایشان نیفتاد. آنجا بود که کلید اولیه کارمان را زدیم و در سال ۱۳۹۷ کارگاهمان را رسماً افتتاح کردیم. محصولاتمان را به مدارس عرضه کردیم. بعد از آن هم به دنبال مشتری های دیگر رفتیم. ما با بنرها جعبه های کوچک و بزرگ هدیه، کیسه های دسته دار بزرگ و کوچک، جامدادی، دفترچه با برگه های بزرگ قابل شست و شویست، کیسه نان و ... تولید می کنیم. در حال حاضر نیز پنج نفر به صورت مستقیم مشغول اند و در ایام ویژه از نیروی دور کار و موقت استفاده می کنیم.

چرا بنر؟

جنس بنرها ترکیبی از الیاف پلاستیکی و پلیمری است که قابل بازیافت نیست و نمی تواند حرارت ببیند زیرا به محض گرما مشتعل می شود و باعث ریزش اشک و سوزش چشم می شود به طوری که قابل تحمل نیست. او می گوید: تا جایی که می دانم و بررسی کرده ام بازیافت شیمیایی برای پلیمرها در ایران نداریم و به صورت محدودی در چند کشور پیشرفته انجام می شود که باز هم به صورت کامل عملیات بازیافت انجام نمی شود. البته به بازیافت فیزیکی هم فکر کردیم تا شاید بتوان با ترکیباتی خاص، خمیری استخراج کرد که مقاوم باشد مثل میزهای رزینی، اما هزینه های دستگاه ها برای ما که دانشجو بودیم بسیار بالا بود. در ادامه به بازیافت فیزیکی هم فکر کردیم و شاید در آینده به روشی مشخص برسیم. هم اکنون تعدادی از بانوان توانسته اند در کنار خانم اکبر السادات مشغول به کار شوند و او امیدوار است که کارش را ادامه دهد.

از رزم نخل تا بزم نخل

«دو سال آخر دوران تحصیلی دبیرستان را به اقتضای شغل پدرم در خوزستان زندگی کردم. به نظرم خوزستان مردم خون گرمی دارد اما مظلوم واقع شده اند. نخل های سر بریده اش دلم را می سوزاند. علاوه بر این پدرم از جنگ یادگاری ای داشت و مجروح شیمیایی دوران دفاع مقدس بود و سال ۱۳۸۵ شهید شد.» تازه متوجه می شوم که چرا خانم اکبر السادات تا این حد به خوزستان علاقه دارد. او حرفم را تأیید می کند و ادامه می دهد: همه این ها دست به دست هم داد تا در نهایت نام بردمان را براساس همین دغدغه انتخاب کنیم. با خودم می گفتم دوران رزم نخل ها تمام شده است و حالا باید آن را به بزم و نشاط و روح زندگی و امید تبدیل کنیم. در نهایت نام «بزم نخل» را ثبت کردیم. او امیدوار است بتواند با استفاده از همین بنرها شغل نیز برای بانوان ایجاد کند.

لاید شما هم وقتی روزهای غم و شادی را در زندگی تان تجربه کرده اید، دیده اید در و دیوار مسجد و خانه و محل کار پر می شود از بنرهایی که یا نشان از رفتن عزیزی دارد یا ورود و انتصاب مدیری را خبر می دهد یا ... بارها از کنار این بنرهای سیاه و سفید زندگی عبور کرده ایم بدون اینکه به فرایند ایجاد و ساخت و در نهایت تمام شدن عمر آن ها توجه کرده باشیم. از میان دختران شهر مشهد، دانشجویی یافتیم به نام سیده نفیسه اکبرالسادات که مثل همه از کنار این بنرها ساده نگذشت و تصمیم گرفت برای حفظ محیط زیست و جلوگیری از هدررفت این الیاف پلاستیکی که به راحتی قابل بازیافت نیستند آن ها را به وسایلی قابل استفاده و بادوام تبدیل کند و از همین بنرهای به زعم ما به درد نخور، شغلی راه اندازی کرده است. دکترای ریاضی دارد ولی می گوید به کارآفرینی هم علاقه مند است. همیشه به دنبال راهی برای حرکت در این مسیر بوده است. در حال حاضر نیز با کمک یکی از دوستان دوران دانشجویی اش کارگاهی کوچک ولی تمیز و جذاب راه اندازی کرده است با عنوان «بزم نخل» و در آن جعبه و کیسه های زیبا و حتی دفترچه های هنری تولید می کنند که بارها می توان از آن ها استفاده کرد بدون اینکه استحکام اولیه شان را از دست بدهند.

دکترای ریاضی تا کارآفرینی

سیده نفیسه اکبرالسادات در حال حاضر دکترای ریاضی دارد و در پروژه های تحقیقاتی رشته خودش فعالیت دارد. او درباره تناقض رشته تحصیلی و کاری که انتخاب کرده می گوید: همیشه علاوه بر رشته تحصیلی ام دوست داشتم کارآفرینی به معنای واقعی را انجام بدهم و اصطلاحاً کف بازار را تجربه کنم. دیگران می گفتند همین رشته خودت را ادامه بده و تو را چه نیاز به کارآفرینی، اما من معتقدم ریاضی هرچند خوب است، اما می توان در کنارش شغل دیگری هم داشت. از طرفی آن را به طور کلی کنار نگذاشته ام و فقط بخش تدریس را انجام نمی دهم اما در بخش تحقیق و مقاله فعالیت دارم. اتفاقاً نگاهی که این رشته به من داد باعث شد جسارت حضور در میدان کارآفرینی را پیدا کنم و از سختی های آن هراسی نداشته باشم. از این رو، به شرکتی کارآفرین فکر کردم که بخش های مختلفی دارد و هر بخش به دنبال چالش های وضع موجود برود و آن ها را بیاید. با چند نفر از همکلاسی ها و دوستانم هم صحبت کردم و بارها جلسه گذاشتم؛ اما در نهایت دوستی به من گفت: به قول قدیمی ها، خودت چادرت را دور کمرت ببند و شروع کن. ایده های خوب است اما این ها دغدغه تو هستند نه دیگران.

اولین تجربه

اکبرالسادات درباره اینکه چرا به سراغ بازیافت بنرهای دور ریز رفته است می گوید: در شرکتی که برای خودم ترسیم کرده بودم قرار بود به دنبال



مریم دهقان
خبرنگار

خورشید



تو چراغ خود بیفروز

✚ سال‌ها تدریس و مدیریت و حل مشکلات مدارس دخترانه

خانم بهشتی مدیر یک مدرسه دخترانه در منطقه رضویه است که توسط خیران احداث شده است، جایی که دخترانش با امکانات بسیار کم اما همتی بلند تلاش دارند زندگی را با تحصیل از نو بسازند. این مدرسه با ساخت بزرگ‌ترین کتابخانه در استان و کلاس‌هایی با داشتن سیستم هوشمند از بهترین مدارس در مقطع ابتدایی کشور است که توسط خیران اداره می‌شود. او هفده سال سابقه خدمت در آموزش و پرورش را دارد و قبل از هر چیز مادری را در مدرسه تمرین کرده است. «در این سال‌ها تلاش کردم در کنار تحصیل مشکلات دخترها را چه از لحاظ سلامتی و چه خانوادگی حل کنیم. شاید ما جزو اولین مدارس بودیم که با جذب خیر توانستیم با خرید لوازم گرمایشی، لوازم تحریر، پک مواد غذایی و حمایت‌های درمانی از خانواده در منطقه به خانواده‌ها کمک کنیم. در این منطقه که افراد به مشاغلی با درآمد بسیار پایین مشغول‌اند آسیب‌های درمانی نیز فراوان‌اند. حتی دانش‌آموزانی داریم که دو معلول در خانه‌شان زندگی می‌کنند و حقیقتاً گذراندن معیشت این افراد

به سختی انجام می‌شود. البته تأکید دارم در اینجا صرفاً تحصیل مهم نیست، رابطه با خانواده‌ها هم اهمیت دارد و تلاش کردم در هر جایی که مشغول به کار بودم محیط مدرسه برای دختران آرامش‌بخش باشد. خوشبختانه با اینکه حتی هزار تومان بودجه نداریم بتوانسته‌ایم خدمات بسیار مطلوبی را به دانش‌آموزان ارائه کنیم.»



لعیا بهشتی، فعال حوزه سلامت در مشهد
تا امروز به درمان ۵۰۰ کودک کمک کرده است



حمیده وحیدی

شماره

شهربانو

۲۷ آبان ۱۴۰۱
۲۷ ربیع‌الاول ۱۴۴۴ شماره ۳۹۱

(۴)

قبل از اینکه بحث مصاحبه و موضوعمان را مطرح کنم یادی می‌کنم از ریحانه بهشتی بانوی قهرمان و دونده مشهوری که بعد از مرگ مغزی تمام اعضای بدنش توسط خانواده اهدا شد و زندگی بخش بود. نیمه آخر مهرماه برای خانواده بهشتی یادآور ترک ریحانه از دنیای خاکی است اما خیلی پیش از آن خواهرش بانو لعیا بهشتی مسیر کمک به کودکان را انتخاب کرده و حالا در آستانه نهمین سال فعالیت خود به حدود ۵۰۰ کودک کمک کرده و بانی خبری برای تسکین دل انبوهی پدر و مادر شده است. کودکانی درگیر سرطان، بیماری پروانه‌ای، کام شکری و ستون فقرات، تنفسی و قلبی و... قرار مصاحبه و عکاسی‌مان را در بیمارستان دکتر شیخ می‌گذاریم و جالب است که حضور این بانو مورد استقبال کادر درمان قرار می‌گیرد و قرار می‌شود که تا جای امکان واسطه‌ای برای کمک به کودکان نیازمند نیز باشد. قطعاً حضور بانوان جوان و یاددغه اجتماعی می‌تواند در شهرمان امیدبخش باشد، آن‌ها که بدون هیاهو سایه امن زندگی اطرافیان‌شان هستند.

✚ یک دانش‌آموز بیمار جرقه‌ای شد برای آغاز مسیر درمان

اما در پیچه کمک‌های درمانی از بیماری فرزند خودش شروع می‌شود و اینکه خیلی زود متوجه می‌شود که چطور بیماری کودک می‌تواند یک خانواده را فلج کند به‌ویژه اگر دچار درگیری‌های اقتصادی نیز باشد. همین بهانه‌ای می‌شود که زندگی را از در پیچه‌ای دیگر ببیند. از طرفی حضور یک کودک بیمار در مدرسه خودش جرقه‌ای می‌شود تا به سمت کمک‌های درمانی قدم بگذارد. «یک سال در مدرسه‌ام دانش‌آموزی که انحراف ستون فقرات داشت دچار مشکلات شدید حرکتی شده بود. این انحراف به قدری آزاردهنده بود که ریه و قلب دانش‌آموز را درگیر کرده بود و فشار زیادی بر این اندام‌ها وارد می‌کرد اما به دلیل مشکلات مالی، عمل جراحی آن کودک مقدور نبود و خانواده‌اش نیز تحت فشار بودند. کودک دیگر نمی‌توانست به زندگی عادی‌اش ادامه دهد. همان زمان تلاش زیادی کردم تا با پروفسور کیوان مزدا که سالی دو مرتبه از فرانسه به ایران می‌آید وصل شوم و دانش‌آموزم را به تهران بردم. پروفسور او را معاینه کرد و چند ماه بعد، عمل جراحی رویش صورت گرفت. ستون فقرات کودک صاف و درست شد و از خطر مرگ نجات پیدا کرد. این کار باعث شد در تهران با تیم‌های مختلفی همچون مؤسسه زنجیره امید آشنا شوم.»

خانم بهشتی دلش نمی‌خواهد به کسی «نه» بگوید و تقریباً تا امروز هیچ کدام از مراجعانش بدون جواب‌نمانده‌است. او حتی برای اینکه برخی بیماران مبادر در رویارویی قرار گیرند یا خجالت زده شوند تلاش کرده است با آن‌ها کمتر روبه‌رو شود



✚ واسطه‌ای برای قطع نشدن امید

مؤسسه خیریه بین‌المللی «زنجیره امید» خدمات درمانی خود را با کمترین هزینه به کودکان زیر ۱۸ سال طبق استانداردهای بین‌المللی در سه رشته قلب، ارتوپدی و ترمیمی ارائه می‌دهد. از آغاز فعالیت زنجیره امید تاکنون بیش از چهارده هزار کودک بیمار ارتوپدی، قلبی و ترمیمی از سراسر کشور مورد جراحی فوق تخصصی قرار گرفته و درمان شده‌اند. بنابراین خانم بهشتی با این مرکز وارد ارتباط می‌شود و بیماران بسیاری از سوی این گروه معالجه می‌شوند که تا امروز عدد آن‌ها به پانصد نفر نیز رسیده است. او با مجموعه‌ای از پزشکان خیر در مشهد نیز در جهت کمک به درمان ارتباط دارد. البته بانو بهشتی تصور این را که خیران سلامت از رفاه مالی بالایی برخوردارند رد می‌کند و می‌گوید: شما برای انجام کار خیر و کمک به مردم اصلا نیاز به پول ندارید. فقط باید یک دل سیر حوصله و دغدغه داشته باشید. مثلا خود من هفته گذشته با صحبت و چند تماس تلفنی، مبلغ صد میلیون را از جلوبای یک خانواده برداشتم زیرا دکتر مورد نظر قبول کرد همه هزینه جراحی و بیمارستان را ببخشد. بنابراین اینکه برخی‌ها فکر می‌کنند ابتدا باید پس انداز زیادی داشته باشند سپس به فکر کمک به دیگران باشند کاملا اشتباه است. این دقیقا حلقه گمشده زندگی امروز ماست زیرا تا وسط میدان عمل نباشی، اصلا نمی‌توانی پولی جمع کنی. مثلا در ماه گذشته یکی از بیماران ما برای هر عمل دستش باید ۲۵ میلیون حق عمل پرداخت می‌کرد. برای من جمع کردن این مبلغ در بین چندین کار راحت نبود اما به لطف خدا خیلی زود پول جور شد.



شماره

شهربانو ✚

۲۷ ربيع الاول ۱۴۴۴ شماره ۳۹۱

۵



✚ برنامه تلویزیونی «مثل ماه» مراجعان را دوبرابر کرد

یکی از دلایلی که خانم بهشتی بی‌سروصدا به کارش ادامه می‌دهد این است که دلش نمی‌خواهد به کسی «نه» بگوید. تقریبا تا امروز هیچ کدام از مراجعانش بدون جواب نمانده است. او حتی برای اینکه برخی بیماران مبادا در رودربایستی قرار بگیرند یا خجالت‌زده شوند تلاش کرده است با آن‌ها کمتر روبرو شود اگرچه حضور به عنوان مهمان در برنامه «مثل ماه» شبکه سوم سیما باعث شده است تعداد مراجعانش زیاد شود. «حقیقتا من دنبال کسب اسم و رسم نبوده‌ام و نیستم. الان هم اگر بحث ترویج مسئله کمک و خیران سلامت نبود، قطعاً دوست داشتم کمتر دیده شوم. می‌دانم که بانوان خیر زیادی در مشهد هستند که می‌توانند دیده شوند. مردم باید بدانند که حوزه سلامت به کمک نیاز دارد. چه بسا حتی هزینه مراسم یک مجلس ختم یا حتی یک دوره‌ای بتواند چندین بیمار را نجات دهد. در کمترین حالت، این روزها از طرف اطرافیانم هزینه درمانی به دستم می‌رسد که متعلق به یک مراسم و مهمانی است. اگر همین مسئله سنت شود، می‌تواند بسیار راهگشا باشد.»

✚ یک کانال تلگرامی و صدها شاخه

خانم بهشتی هیچ مؤسسه‌ای ثبت نکرده و حتی خودش را درگیر پله‌های ادارات نکرده است. معتقد است همان گروه تلگرامی‌شان تا امروز توانسته است به اندازه یک مؤسسه سلامت کار راه انداز باشد، گروهی با بیست عضو ثابت که هرکدام به صدها نفر دیگر وصل‌اند و در کمتر از چند روز می‌شود گروه‌های بزرگ را باز کرد. بیماران هم غالبا توسط کادر درمان و آموزش و پرورش معرفی می‌شوند. اگر چه در برنامه‌هایی که برای آینده دارد دلش می‌خواهد به یاد خواهرمرحومش، ریحانه بهشتی، یک مؤسسه ثبت کند اما باز هم می‌داند که این کار هزینه‌های جانبی به او اضافه می‌کند که دست‌وپاگیر است. حتی در شهرهای مختلف همکاران بیماران را معرفی می‌کنند. دلم می‌خواهد به هزاران بیمار کمک کنم اما واقعا توان ما در این حد نیست به‌ویژه به این علت که کارهای بدون برنامه‌ریزی هم اضافه می‌شود. مثلا در یکی از روستاها با خانواده‌ای آشنا شدم که هم نابینا بودند و هم ناشنوا، و حل کامل مشکل این خانواده حقیقتا زمان برد. راستش ثبت مؤسسه با توجه به عملکرد ما هم سخت نیست اما من فعلا این کار را چندان ضرور نمی‌بینم چون ممکن است خودش دست‌وپاگیر باشد. ما فعلا در حد توانمان حمایت می‌کنیم.»

✚ همیشه یک پایم بیمارستان است

لعیا بهشتی به قولی همیشه یک پایش پیش دکتر و بیمارستان است. با این حال، روحیه‌اش را حفظ کرده است و باز هم دیگران برای مسائل و مشکلات مالی هم با او تماس می‌گیرند. مثلا همین هفته خانه یکی از بیمارش هم در آتش سوخته بود. این بانوی فرهیخته تلاش کرد چند خیر را راضی کند تا هزینه رهن منزل آن بیمار سرطانی را هم بدهند. از طرفی او نگران حال بیماران ای‌بی‌بی یا پروانه‌ای هم هست زیرا این کودکان وضعیت خیلی خاص و حادی دارند. پوستی بسیار آسیب‌پذیر دارند که نوازش و لمس آن برایشان آزاردهنده است. شانه زدن مو برای این بیماران بسیار دردناک است. همه اندام‌های داخلی‌شان زخم است و گهگاه باید عمل جراحی داخلی انجام دهند. می‌گوید: انگشت‌های این بیماران به هم می‌چسبند. خانواده‌ها نیز عمدتا از طریق مراکز خیریه حمایت می‌شوند اما چون هزینه‌های درمان این بچه‌ها بسیار گران است، با یکی از گروه‌های درمانی به نام راه سلامت وارد عمل شدیم و خوشبختانه توانستیم این بیماران را به طور ویژه تحت پوشش قرار دهیم. راستش به همین دلیل است که عمده تمرکز ما در بخش درمان گذاشته‌ام.

✚ طرح سلامت دانش‌آموزان را اجرا کنیم

لعیا بهشتی مدتی در فنلاند طرح کارشناسی ارشد خود را گذرانده و مدت‌ها سیستم آموزشی کشورهای دیگر را رصد کرده است. او معتقد است سرانه آموزشی و بهداشتی در کشور ما بسیار پایین است و همین مسئله مشکلات زنجیره‌ای برای ما ایجاد کرده است. «نخست، آرزو داشتم اصلا نیازمندی نبود که ما بخواهیم کمک کنیم اما از طرفی، به حق باید گفت سیستم بهداشت و درمان و آموزش ما نیازمند بازبینی است. ما در کشور نتوانسته‌ایم بابت ورزش و بهداشت و سلامت زیرساخت‌ها را در مدارس آماده کنیم. در مدارس ما واقعا بین بچه‌ها از نظر طبقه اجتماعی تبعیض وجود دارد. یعنی کسی که مشکل اقتصادی دارد نمی‌تواند یک رشته خاص ورزشی را حتی برای سلامتی‌اش ادامه دهد. یک جایی باید طرحی ارائه کنیم. دوست دارم طرح کمک به سلامت دانش‌آموزان را بنویسم و به عنوان یک مدیر که زندگی‌اش در سیستم آموزش کشور می‌گذرد بگویم به چه چیزهایی نیازمندیم.»



کمتر کسی می‌داند خواهر شهید هستم

تا انتهای گفت‌وگو لعیا بهشتی حرفی از اینکه خواهر شهید هم هست نمی‌زند. مادرش نیز در زمان اهدای عضو دخترش، ریحانه بهشتی، دونده‌ای که توانست جان چندین نفر را نجات دهد، کمتر از اینکه یک پسرش را در سال‌های دفاع مقدس تقدیم امنیت مردم کرده چیزی گفته است، برادری که هرگز از خاطر خانواده محو نشد اما مسیرش ادامه دارد. «تلاش کردیم با عملمان مسیر روشن برادرم و خون پاکش را ادامه دهیم. یادم نمی‌آید هیچ کجا از اینکه خواهر شهید هستم حرفی زده باشم. الان هم اگر خودتان نمی‌گفتید

قطعا من به این سمت نمی‌رفتم. برادری داشتم که حتی لحظه شهادت خود و نحوه آن را بیش‌بینی کرده بود. می‌دانم اگر او هم بود، همین کار را انجام می‌داد. این روزها کمک به مردم همان مسیر حفظ امنیت و اعتبار جامعه است. من تلاش کردم در حد امکان در بحران کرونا، زلزله و سیل نیز با اهدای یخچال، آب گرم کن، مواد غذایی، ماسک، مواد بهداشتی، لوازم تحریر و ... به مردم کمک کنم. این روزها زندگی‌ام را برای درمان دانش‌آموزان و کودکان گذاشته‌ام تا به دیگران بگویم ایران روزی با جان سربازانش حفظ شد و امروز با همدلی.»

اینجا آسمان آبی تر است

یک روز در پارک ریحانه که این روزها هوای پاییزی اش به دل می نشیند



عکس: مهدیه غفوریان



شهربانو

شهربانو

۲۷ شهریور ۱۴۰۱
شماره ۱۴۴۴

(۶)

آن گسترانیده اند. خانم محمدی، مدیر باشگاه ورزشی، جلوتر می آید و درباره حضور دسته جمعی بانوان باشگاهش می گوید: هر دو هفته، بچه های باشگاه را برای صرف ناهار، ورزش، دوچرخه سواری و استفاده از امکانات و زمین فوتبال و وسایل بدن سازی پارک به این مجموعه می آورم. دختر نوجوانی جلو می آید و می گوید: خانم، اینجا پارک خیلی خوبی برای بانوان است. فقط هزینه دوچرخه اش کاش رایگان بود آن شاء... هزینه را کمتر کنند.

محدثه هم که معلم جوان پایه سوم ابتدایی است همراه دانش آموزانش برای بازی به پارک آمده است. می گوید: پارک ریحانه امتیازات زیادی دارد، مخصوصاً اینکه نزدیک مترو است و به راحتی می توانیم رفت و آمد کنیم. هم چنین با ارائه کارت شناسایی می توانم به صورت رایگان توپ و بدبنتون برای بچه ها امانت بگیرم. با مسئول قسمت دوچرخه ها که دوست ندارد خودش را معرفی کند صحبت می کنم می گوید: ساعت کاری بوستان ریحانه در نیمه دوم سال از ساعت ۷ صبح تا ۱۹ شب است. موبایل دوربین دار، اسپیکر، ادوات موسیقی، پیک نیک، قلیان، سیگار و ورود پسر بچه بزرگ تر از شش سال به داخل بوستان اکیدا ممنوع است. این بانوی شاغل در پارک ریحانه درباره شرایط استخدام هم توضیح می دهد که باید فضای سبز شهرداری استخدام داشته باشد و از این طریق نیروی انسانی افزوده می شود.

مشغول به درست کردن نشان هستند به پارک می آورد. همه از رومیزی هایش تعریف می کنند. همسرش پنج سال پیش فوت کرده است. می گوید: سه بچه ام را با یتیمی بزرگ کردم. سرویس آشپزخانه، رومیزی، تریکوبافی، گل لباس و بدلیجات، هرچه از دستم بر بیاید درست می کنم و اینجا می فروشم تا با پولی که دستم می آید بدهکاری هایم را بپردازم.

پارک های بانوان را در شهر افزایش دهید

رقیه تقوی یک معلم ادبیات بازنشسته است که همراه دخترش که در حال کشیدن نقاشی از منظره ها است به پارک آمده است. او درباره تعداد کم پارک های بانوان گل دارد و ادامه می دهد: باید با توجه به جمعیت بانوان که نیمی از مشهد را تشکیل می دهند تعداد این گونه پارک ها افزایش یابد تا زنان بتوانند در هر شرایطی از فضای پارک های اختصاصی بانوان بهره مند شوند. خانم تقوی ادامه می دهد: دختر من دانشجوی هنر است. دلش می خواهد ساعت ها یک گوشه ای را انتخاب و کار کند قطعاً پارک های اختصاص بانوان از این امتیاز برخوردارند.

رفت و آمد به این پارک آسان است

کمی آن طرف تر، کنار میز شطرنج، گروهی از بانوان که عضو یک باشگاه ورزشی در محدوده شهید فرامرز عباسی هستند به صورت دسته جمعی بساط ناهار و گردش و تفریح خود را در

نکته های درخور توجه این پارک است چون در پارک ریحانه شرایطی فراهم آمده است تا بانوان سرپرست خانوار بتوانند درآمد کسب کنند. فروش زیورآلات دست ساز، عروسک های بافتنی و کیف و کفش های سنتی از غرفه های فروش این پارک می باشد.

ریحانه هایی که درآمد کسب می کنند

خانم حافظی که یک میز برای فروش زیورآلات در پارک ریحانه دارد می گوید: بیشتر این دست بندها را خودم درست می کنم. قبل از اینکه برای فروش در پارک ریحانه میز بگیرم فقط از طریق اینستاگرام فروش داشتم. آن هم خیلی کم بود، ولی این روزها شرایط فروش خیلی بهتر شده است. دختر سه ساله ای دارم که با مشکل جسمی به دنیا آمده است و از نظر رشد مشکل دارد. دائم تحت نظر پزشک است. خیلی وقت است با همسر متارکه کرده ام و مشکلات مالی زیادی دارم. برای همین، قبلاً همه به من می گفتند بروم ایستگاه مترو یا اطراف شهر دست فروشی کنم تا پول بیشتری دستم را بگیرد اما من یک خانم بیست و شش ساله و جوان هستم. دوست داشتم شرایط بهتری داشته باشم تا اینکه مسئولان پارک ریحانه اینجا جایی برای فروش به من دادند که در زمستان و سرما زیاد اذیت نشوم. ریحانه زنی سی و پنج ساله است که زیبایی، لیخن گرم و رنگ چشم هایش خیلی شبیه نشاط و طراوت پارک ریحانه است. او رومیزی های دست دوز خود را که ساعت های طولانی شب با دخترش

ورود هر گونه تلفن همراه و دوربین ممنوع

تقریباً پانزده دختر نوجوان که دانش آموز هستند یک گوشه با معلم خود با سر و صدای زیاد فوتبال دستی بازی می کنند، برای هم کسری می خوانند و بلند بلند می خندند. یک مادر بزرگ همراه عروس ها و دخترها و نوه هایش روی یک روفرشی نشسته اند و چای و خرما و شیرینی و تخمه می خورند. کمی آن طرف تر چند دختر سیزده یا شاید پانزده ساله در حال دویدن و طناب زدن هستند. چند خانم میان سال دوچرخه سواری می کنند و بلند بلند حرف می زنند و می خندند. اینجا کاملاً زنانه و دخترانه است. اینجا پارک بانوان ریحانه مشهد است. طبیعتی سرسبز به دور از هیاهوی شهر تا بتوانند لحظاتی از روز خود را در آرامش سپری کنند. بوستان ریحانه فضای وسیعی دارد که پوشیده از درختان سبز و انبوه و گل های متنوع است. این بوستان بسیار زیبا طراحی شده است و برای آسودگی خیال بانوان در این مکان ورود هر گونه تلفن همراه و دوربین ممنوع است. در بسیاری از پارک های بزرگ، قسمتی برای بانوان در نظر گرفته شده است و در بیشتر موارد، به دلیل وجود ساختمان های بلند یا کوتاه بودن حصارها، امکان اشراف به داخل پارک ها وجود دارد. خوشبختانه در این پارک این مشکل وجود ندارد.

فضایی برای کسب درآمد بانوان سرپرست خانوار

وجود فعالیت اقتصادی در کنار فعالیت اجتماعی برای بانوان از دیگر



نوجوانان در گروه های آموزشی سرگرم هستند



وسایل ورزشی در این پارک کامل است



فضای سبز این پارک توسط بانوان ساماندهی می شود



اولین زیارت مشترک

یادش بخیر یکی از روزهای شلوغ و عیدانه بود. دقیق یادم نیست ولادت کدام معصوم بود ولی صحن جمهوری پر شده بود از چادر سفیدهای توری و گل دار و کمی نازک که بر سر نوعروس ها خودنمایی می کرد. یک طرف هم جوانانی با کت و شلوار اتوکشیده دیده می شدند که هر کدام گلی بودند در بوستان خانواده و بزرگ تراهی که در زندگی چند پیراهن بیشتر پاره کرده بودند و سعی می کردند به دختر و پسری که چند دقیقه تا محرمیت وزن و شوهر شدن فاصله داشتند خودی نشان دهند. یکی آرزوی پیر شدن و خوشبخت شدن می کرد و یکی با نگاه مهربان و خنده شیرینش سعی می کرد آرامشان کند. من هم بعد از اینکه هر زوجی را می دیدم که دستشان توی دست هم بود و آمده بودند اولین زیارت مشترکشان را در اولین لحظه های زندگی مشترکشان تجربه کنند سلام می کردم و تبریک می گفتم و قبولی اولین زیارت مشترکشان را بدرقه حرف هایم می کردم. خوشحال بودم از خوشحالی آن ها. میان صحن در حال خدمت بودم که دختر جوانی به همراه مادرش به سمت آمد و میبوهت از این همه شلوغی، پرسیدند: امروز چه خبر است اینجا؟! بعد از سلام و تبسمی که روی لب هایم نقش بست گفتم: ایام عید و شادی که می رسد، این صحن شلوغ می شود و پر از شادی. امروز روز عروس و دامادهاست. مشهدی ها رسم دارند وقتی می خواهند ازدواج کنند خطبه عقدشان را در حرم بخوانند و چون این مراسم فقط در صحن جمهوری که صحن بالای سر امام رضا^(ع) است انجام می شود، معروف است به عقد بالای سر حضرت. مادر دختر سرش را به نشانه تأیید و تشکر تکان داد و همان طور که چادرش را مرتب می کرد گفت: چه رسم جالبی! دعا کنید دختر من هم که ازدواج کرد خطبه عقدش را ببایم و اینجا بخوانیم. صدایم را کمی بلندتر کردم و با انرژی گفتم: بله، حتما! من که هیچ وقت از هم کلامی با زائران سیر نمی شوم، حرف هایم را درباره عقد عروس و دامادها ادامه دادم و گفتم: البته به این صحن مخصوصا توی روزهای ولادت ائمه^(ع)، می گوئیم صحن عروس و دامادها. دختر و مادر هردو از این عنوان خوششان آمد و خندیدند.

*این خاطره مربوط به زمانی است که در صحن جمهوری اسلامی خطبه عقد خوانده می شد.



چهره جوان و موفق جهان در دل مشهد

دکتر نرجس خاتون آیتی بانوی فرهیخته مشهدی و دارای رتبه نخست بود پزشکی هسته ای آسیاست. او در سال ۲۰۱۱ موفق به دریافت بود تخصصی پزشکی هسته ای در ایران شده و در سال ۲۰۱۲ نیز موفق به دریافت بود این رشته در اروپا نیز شده است. کسب عنوان پژوهشگر برتر در کشور فنلاند و کسب جایزه ماری کوری از کشور انگلستان از دیگر موفقیت های این بانوست. دکتر آیتی کارشناسی قرآن و حدیث دارد و و نگارنده سه کتاب با عنوان ۴۰ هفته انتظار (با موضوع دوران بارداری، جنین شناسی و اخلاق)، آیین تا پنجره (مجموعه مقالات) و طبیب عشق (ترجمه احادیث قدسی) است.



چراغی که خاموش نشد

مریم طربی، مادر شهید حسن قاسمی دانا، مسیر فرزندش را ادامه می دهد



بعد از مدت ها فرصتی کوتاه پیش می آید تا ساعتی در خانه مادر شهید قاسمی دانا بگذرانم. از اولین مصاحبه ام با خانم مریم طربی چند سالی گذشته است و در برنامه های مختلف دیده امش. مثل همیشه منتظر مهمان است، آن هم از شهری دور. خانه اش از وقتی حسن آقا شهید شده است یک روز خالی از مهمان نیست. اهل تعارف نیست. اهل حرف زدن و شعار دادن و خاطره گویی نیست. هر چه هست عمل است. یادم می آید گفته بود رابطه ای عاشقانه با پسرش داشته طوری که حتی تا لحظه آخر نمی دانسته است قرار است به سوریه برود. می گوید از کودکی اش به اندازه ای وابسته به مادر بوده است که کمتر کسی باور داشته مادر می تواند جای خالی پسر را تحمل کند. اما بعد از شهادت پسر، کمتر کسی اشک مادر را دیده است، طوری که هنوز به خودم جرئت نمی دهم از سختی ایام بپرسم اما رفتارش در این سال ها به یک چیز اشاره دارد. صبر کرده اما مسیر را انتخاب کرده است و آن تبیین راه روشن برای جوان هاست.

می گوید: به نظرم، ما هنوز هم جوانان باغیرت زیاد داریم. همین کسانی که هر روز نامشان به فهرست شهدا افزوده می شود، سندی بر همین حرف است. پسر من عاشق شهادت بود. حتی یادم هست عکسی را که به عنوان عکس شهادتش استفاده کردیم در سال ۸۹ گرفت. وقتی عکس را آورد به من گفت: مادر، اگر شهید شدم همین را استفاده کن. آن وقت ها نه جنگی بود، نه جبهه ای. من هم تعجب کردم اما خودش دنبالش بود و آماده بود برای دفاع از اسلام در هر لحظه اقدام کند. بانو طربی این روزها همه وقتش را برای این گذاشته است تا به جوانان کمک کند و برای رفع مشکلات آن ها از هیچ اقدامی فروگذار نیست. شهید حسن قاسمی دانا شهریور سال ۶۳ به دنیا آمد. او دومین پسر خانواده بود و به غیر از خودش سه برادر دیگر هم داشت. دیپلم گرفت و در دانشگاه حقوق شهرستان

بردسکن قبول شد، اما به آنجا نرفت و در کنار پدرش به پخت نان پرداخت. خیلی از مردم منطقه قاسم آباد این شهید و نانوايي پدرش را به خاطر دارند. با آغاز جنگ در حرم مصومین، شهید هم لباس رزم پوشید و در فرودین ۹۳ به طور داوطلبانه به سوریه رفت. در همان مدت کوتاهی که آنجا بود، در عملیات های زیادی شرکت کرد و لیاقت های بی شماری از خود نشان داد اما طولی نکشید که در عملیات امام رضا^(ع) که شامل پاک سازی خانه به خانه بود با اصابت چند گلوله به شهادت رسید.



کتابت شغلش بود

آشنایی با ملافزه، خوش نویس و مدرس در دوران قاجار



ریحانه عامل نیک
کارشناس الهیات

یکی از دوره هایی که زنان نامدار هنرمند زیادی را به خود دیده، دوره قاجار است. ملافزه یکی از زنان هنرمند این دوره بود که به نظر کارشناسان تاریخ، زنی دانشمند، مدرس و محدث، ادیب و خوش نویس است. حضور زنانی مانند او نشان می دهد که فعالیت زنان در این عصر تنها در حرمسراها و دربار منتهی نمی شد. او در سال ۱۲۴۹ هجری قمری متولد شد و پدرش احمد بلاغی یکی از علما و فقه های قرن سیزدهم هجری قمری بود. ملافزه تحصیل را در کنار پدرش و از خانه آغاز کرد و آن طور که سید محسن امین عاملی، نویسنده اعیان الشیعه، نوشته است، قرآن و ادبیات عربی را نزد پدرش و فقه و اصول را نزد علمای خانواده اش یاد گرفت و پس از آن تدریس فقه، اصول و حدیث به بعضی طلبه ها را آغاز کرد. دوران او مقارن با پادشاهی فتحعلی شاه قاجار بود و گفته می شود ملافزه آن قدر در فقه و اصول استاد بود که بسیاری از علما کتاب «قوانین» میرزای قمی را که از کتب سطح بالای حوزوی است نزد او فراگرفتند. می گویند شخص میرزا با توجه به علم و دانش ملافزه به او اجازه داده بود تا این کتاب را تدریس کند. کتاب های زیادی مثل کشف الغطاء شیخ جعفر نجفی و کتاب کفایه حاج ملاهادی سبزواری با خط ملافزه نسخه برداری شدند. از سال مرگ و محل دفن ملافزه اطلاعاتی در دست نیست. او معاصر فتحعلی شاه قاجار بود و فعالیت هایش در حوزه نسخه برداری باعث ماندگاری کتب ارزشمندی شد.

مواجهه زندگی با فروچاله‌های ناتمام

رمانی که به مسائل دختر امروز می‌پردازد

رمان «فروچاله» به قلم زینب حبیبی در سال ۱۴۰۱ از سوی انتشارات نیماژ در ۱۲۴ صفحه به انتشار رسیده است. زینب حبیبی متولد ۱۳۶۶ داستان‌نویس جوان و جسور ایرانی است که در رمان هایش رویکردی انسان‌محور به وقایع اجتماعی دارد. او که در حوزه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی تحصیل کرده است بدون شرکت در کلاس‌های آموزش داستان‌نویسی به حق خوش‌درخشیده و باتلفیق واقعیت و خیال، داستان‌هایی جذاب و باورپذیر از آدم‌ها و جامعه امروز روایت می‌کند. قبل از رمان «فروچاله» وی رمان «مرز و حد» را در کارنامه خود دارد که در سال ۱۳۹۷ با همکاری نشر نیماژ منتشر کرده و تاکنون به چاپ سوم رسیده است.

حبیبی در اثر تازه‌اش شخصیتی را شکل می‌دهد که نظیرش را در داستان فارسی کمتر دیده‌ایم، دختری درگیر با اندیشه‌های عمیق که مسائل سطحی دوره‌اش کرده‌اند و رهایش نمی‌کنند. منیره، شخصیت مرکزی رمان «فروچاله»، نمی‌تواند به راحتی با روند زندگی کنار بیاید. او دختری است تنها و غریب با ذهنی درگیر مسائل به نسبت پیچیده که همواره راوی داستان را به چالش می‌کشد، دختری شهرستانی در تهرانی که وجود او را به رسمیت نمی‌شناسد، پایتخت شلوغ و بی‌رحمی که در قامت صاحب بوتیک پولش را می‌خواهد. منیره پول ندارد و فرصتش برای به دست آوردن آن، چندان زیاد نیست.

«فروچاله» روایتی است از چالش‌های یک دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی که از خوزستان به تهران آمده و حالا با پیچیدگی‌ها و بی‌رحمی‌های زندگی در تهران روبه‌روست. یک اشتباه در محاسبه اعداد گره اصلی داستان را به وجود می‌آورد و تصمیم‌های پیامد آن، در مجموع، به صورت خلاصه می‌توان گفت رمان «فروچاله» اشاره‌ای است به «نیست»‌های یافته‌شده، پس از جست‌وجوهای بی‌شمار.

فروچاله

نویسنده: زینب حبیبی

پاسخ به پرسش‌های حقوقی

در این ستون به پرسش‌های حقوقی مخاطبان عزیز که با پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می‌شود. مخاطبان گرامی می‌توانند برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرا را به شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

چرا روند دادرسی در دادگاه‌ها تا این اندازه هزینه‌بردار شده است؟ در دادگاه خانواده برای هر مسئله‌ای باید هزینه پرداخت کرد و از کار ماند. مثلاً اینکه می‌خواهند به موضوع دیدن آخر هفته بچه بپردازند و به مشکل خورده‌اند، دوباره باید شکایت کنند. در صورتی که بعضی موضوعات در راستای هم هستند. یا اینکه چرا مهریه را مدام باید بررسی کرد؟ راهکار چیست؟

قطعاً این یکی از مشکلات عمومی است که راهکار سختی ندارد و امکان طرح خواسته‌های متعدد که ارتباط کامل با هم داشته باشند و دادگاه بتواند ضمن یک دادرسی به آن‌ها رسیدگی کند، در یک دادخواست وجود دارد. در غیر این صورت، حتی اگر در یک دادخواست خواسته‌های متفاوت مطرح شود، خواسته‌ها تفکیک و به هر یک جداگانه رسیدگی می‌شود. درباره هزینه‌های دادرسی نیز هزینه هر خواسته به صورت جداگانه محاسبه می‌شود.

از همسر به خاطر جهیزیه که از خانه برده شکایت کردم و محکوم به پرداختن عین یا قیمت شده است. می‌خواستم بدانم اگر عین جهیزیه را ندهد، قیمت وسایل که سال ۹۴ خریده‌ام به نرخ همان زمان حساب می‌شود یا به حساب امسال. همین طور ممکن است که رأی تا آخر سال به طول بینجامد و اصولاً قیمت وسایل ثابتی ندارد.

زوج باید عین جهیزیه را مسترد کند و اگر جهیزیه تلف شده است، مسئول پرداخت قیمت آن است. منظور از قیمت، قیمت زمان تلف خواهد بود.

۲۷ شهریور ۱۴۰۱
۲۷ شهریور ۱۴۰۱ شماره ۳۷۱

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرا را

صاحب امتیاز:

شهرداری مشهد

مدیرمسئول:

سیدمیتم موسوی مهر

سردبیر:

سید سجاد طلوع هاشمی

مسئول ضمانت:

ارژنگ حاتمی

دبیر ضمیمه:

حمیده وحیدی

صفحه‌آرایی و گرافیک:

حامد خاکپور

عاطفه رنگامیز طوسی

کوثر

کارشناس ارشد ادبیات

شاعری که پرورده اهل سخن است

آرزو نصیری شاعری که معلم بالفطره است. او بهتر از هر معلمی می‌داند کلمات چه تأثیری بر زندگی دانش‌آموزان دارد. او متولد ۱۳۵۰ در مشهد است و کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دارد. از گذشته تا امروز، شعر و تدریس در زندگی شخصی و اجتماعی او نقش پررنگ و تأثیرگذاری داشته است. او توانسته است با علاقه و دقت نظر مخصوص به خودش در شاعری و معلمی موفق و خوش‌نام باشد. خودش می‌گوید که ۲۲ سال سابقه تدریس در رشته عربی، دینی و قرآن در مقطع متوسطه اول دارد که حدود بیست سال آن را در مناطق محروم خدمت کرده است و در حال حاضر در ناحیه ۶ آموزش و پرورش

نصیری در جشنواره شعر رضوی و جشنواره امام رضا^(ع) که مرکز آفرینش‌های آستان قدس رضوی برگزار می‌کند جزو شاعران برگزیده بوده است.

او به شعر کلاسیک علاق مند و پایبند است و در قالب‌های غزل، رباعی و... شعرهای بسیاری سروده است. نصیری غزل‌سرایی نکته‌سنج و سرشار از ذوق و عاطفه است. صمیمیت، اندیشه‌روشن، توجه به مضامین ارزشمند انسانی اجتماعی و دینی هم چنین احساس و تخیل لطیف و شاعرانه ویژگی بارز همه شعرهای این شاعر است. او در شعر ساده و به دور از تکلف حرف خود را می‌زند و نگاه موشکافانه خودش را به زندگی و جهان پیرامونش دارد و توانسته است در میان شاعران هم دوره‌اش زبان و سبک سرایش مخصوص به خودش را داشته باشد.

در پایان، کمی به هم در حال و هوای شعرهای زیبای این شاعر خوب مشهدی قدم بزنیم.

به احساس خودم می‌بالم

گل به رقص آمده در معجزه پیرهنم

جشن نوروز مصادف شده با آمدنم

خود ستایی نشود این همه بی‌ربطه نیست

شاید این غنچه که در باغچه روییده منم

مثل بلبل که لب چشمه به حرف آمده است

بی جهت نیست که پرورده اهل سخنم

مثل پروانه به احساس خودم می‌بالم

شمع دل سوخته در راه همین انجمنم

چون کلافم که در این واقعه سرگردان است

من به هر ثانیه مشغول غزل بافتم

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟

قطره‌ام منتظر فرصت دریا شدنم

مشهد با افتخار و امید در کنار دانش‌آموزان نوجوان دختر است. عشق و مهر بی‌اندازه‌ای که به دانش‌آموزانش دارد از لایه‌لای صحبت‌های همیشگی‌اش پیدا است. دغدغه‌های تربیتی و اخلاقی آرزو نصیری برای نوجوانان به عنوان کسی که در عرصه ادبیات و فرهنگ شهر مشهد فعال است بسیار قابل احترام و ستودنی است. او اهل مطالعه، دلسوز، پرتلاش، متعهد و مسئولیت‌پذیر است. در سال ۱۳۸۹ کتاب «کاربرد رسانه: آموزش با روش‌های نوین درس عربی در مقطع راهنمایی» از او از سوی انتشارات ضریح آفتاب به چاپ رسیده است. او زندگی شاعرانه ساده و آرامی دارد و در جمع شاعران خراسانی همواره از خلق و خوی مهربان و آداب‌دانی‌اش به نیکی یاد می‌شود.

آرزو نصیری از نوجوانی به شعر روی آورده است و به طور جدی‌تر از سال ۱۳۷۰ در جلسات شعر حوزه هنری، جلسات شعر اداره ارشاد، جلسات شعر رضوی، نگارخانه رضوان و سایر جلسات شرکت فعال داشته و محضر استادان و پیش‌کسوتان بزرگی در شعر خراسان همچون استاد ذبیح‌ا... صاحبکار، استاد محمد قهرمان و استاد کمال را درک کرده است. او در سوگ استادش ذبیح‌ا... صاحبکار چنین سروده است:

گل‌ها همه رفتند از این باغ و چمن ماند

داغی به دل سوخته اهل سخن ماند

می‌خواستم از خویش غباری بتکانم

با رفتن تو خستگی راه به تن ماند

چون غنچه به چشم خویش شبنم دارد

اندازه آسمان دلم غم دارد

پروانه و شمع گرچه گرد آمده‌اند

این جمع گلی به نام تو کم دارد

